■ **چرخش سرخ در ذهن انار** / نگاهی به مجموعه شعر «صدای پنجره می‌آید» سروده «مهدی مرادی»
■ **یک سمفونی تلخ** / نقدی بر مجموعه غزل «بغضی سفالی» سروده «ابوالفضل کرمی»
■ **گاز اشک‌آور شعر** / درباره مجموعه شعر نوجوان «قلب انقلاب» سروده «حسین احمدی»

نگاهی به مجموعه شعر «صدای پنجره می‌آید» سروده «مهدی مرادی»

چرخش سرخ در ذهن انار

سودابه امینی: شعر شباب شماره ۱۶ به شعرهای مهدی مرادی اختصاص یافت. نشر گویا این مجموعه شعر را تابستان ۱۳۹۹ به دست مخاطبان مثبت ۱۴ سال رسانده است. «صدای پنجره می‌آید» حاوی ۴۰ قطعه شعر در قالب‌های کلاسیک، چهارپاره، نیمایی و سپید است.

«مهدی مرادی» کودکی خود را در فضای فرهنگی سپری کرد. او با کتاب‌های پدرش که شاخص‌ترین آنها (از دید شاعر) «آرش کمانگیر» سروده سیاوش کسرایی است با دنیای کتاب انس گرفت. اوقات فراغت کودکی‌اش را در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان گذراند و کتاب‌های مهمی که در این سنین خواند به گفته خودش «پولینا چشم و چراغ کوهپایه»، «ماجراجوی جوان»، «لک‌لک‌ها بر بام»، «کوه‌های سفید» و... و مجله‌هایی چون «کیهان بچه‌ها»، «سروش نوجوان» و... بودند.

«کلاغ سه‌شنبه»، «آوازهای سیب‌زمینی»، «پوست دیگر نمی‌تواند مخفی‌ام کند»، «رستن با ریشه‌های قالی» و... کتاب‌هایی هستند که به قلم مهدی مرادی به دست مخاطبان رسیده‌اند.

■ دگردیسی و دگراندیشی

نوجوانی رؤیایی است تو در تو، سرشار از تصاویر عجیب و شگفت. گاه نوجوان در پیچیدگی‌های درون و بیرون درمانده می‌شود و نمی‌داند از کدام مسیر برود. شاعری که برای نوجوان می‌سراید جهان نوجوانی را وسعت می‌بخشد، بر معرفت نوجوان می‌افزاید و تماشایی دیگرگون را به او یادآور می‌شود. شاعر به نوجوان نشان می‌دهد که چگونه می‌توان هیجان‌ها را در مسیر آفرینش زیبایی رهنمون شد و انرژی‌ها را برای پروازهای تازه به کار گرفت:

پروانه‌ها هنوز/ در دشت‌های رازقی و یاس/ در بیکران سرخ شقایق/ در پهنه‌های ختمی و ریواس/ پرواز می‌کنند/ هر چند پشت شیشه گرفتارند/ با بال‌های تازه خود/ پروازهای دیگرشان را/ آغاز می‌کنند. (ص ۵۲ و ۵۳)

این دگردیسی به دگراندیشی و دیگرگونه زیستن می‌انجامد. رمزخوانی از جهان پیرامون به رمزآفرینی در جهان ذهن می‌انجامد و وقتی رمزها به کلمات بدل می‌شوند و در دنیای شعر در کنار یکدیگر می‌نشینند، جهانی تازه را به نمایش می‌گذارند؛ جهانی که سرشار از اندیشه و تصویر است و از طبق عادت‌ها فاصله‌ای بسیار دارد.

مهدی مرادی در کتاب «صدای پنجره می‌آید» در رفتار با زبان و رفتار با عناصر هستی با شمایلی شاعرانه ظاهر می‌شود.

او به مخاطبان خود می‌آموزد که بر واژه‌ها تمرکز کنند و به سادگی از کنار کلمات عبور نکنند. از منظر مهدی مرادی، نوجوان امروز حق دارد به نام‌های تازه‌ای برای عناصر زندگی خود بیندیشد. با هم نگاه می‌کنیم به شعر «نامی برای ارهماهی»:

من هیچ شاخه‌ای را/ در عمق آب‌ها نبریدم/ دنیای آب را/ گشتم هزار بار/ هرگز نشانی از/ الوار و تیر و تخته ندیدم/ می‌گفت ارهماهی:/ «آن چشم‌های گنده خود را/ یک خرده وا کنید/ از این به بعد هم/ لطفا/ با نام دیگری/ من را صدا کنید». (ص۱۳)

فرآیند سرایش این شعر از یک کلمه آغاز شده است. «ارهماهی» نقطه مرکزی در هندسه این شعر است. رخدادی که در ذهن همه کودکان و نوجوانان هنگام کشف در زبان اتفاق می‌افتد، در ذهن شاعر به وقوع پیوسته است. کودک دایم در حال کشف است. همان‌گونه که نخستین‌بار دیدن ارهماهی و تشابه ظاهری آن با اره موجب این نامگذاری شده است، این کشف دوباره برای شاعر رخ می‌دهد. کارکرد ذهن پس از دیدن تصویر ذهنی اره و قرار دادن آن در کنار ارهماهی، تداعی معانی است. واژه‌هایی که در شعر می‌بینیم یعنی: الوار، تیر، تخته، شاخه‌های بریده، همه و همه پیرامون کلمه ارهماهی که نقطه مرکزی این دایره است، چیده شده‌اند. پس از آن شاعر این کلمات را در خدمت پیام شعر گرفته و مخاطب را به تماشایی دیگرگونه فرا می‌خواند و در پایان می‌نویسد: لطفا/ با نام دیگری/ من را صدا کنید.

■ تصویرآفرینی و نمادها

بهانه مرادی برای سرودن، گاه کلمات هستند و گاه تصاویر.

نیما معتقد است نمادگرایی ریشه در شرق دارد، چرا که هنر، مذهب و ادبیات شرقی پیوسته در هاله‌ای از ابهام و سایه‌روشن پوشیده بوده است. سمبل یا نماد با گستره‌ای در ارتباط است که به هنر عمق و قدرت تعبیرپذیری می‌دهد و وسیله بیانی است که می‌تواند مزیت آثار کلاسیک را به اثر ببخشد.

سمبل‌ها شعر را عمیق می‌کنند، دامنه می‌دهند، اعتبار می‌دهند، وقار می‌دهند و خواننده خود را در برابر عظمتی می‌یابد. (حرف‌های همسایه؛ نامه ۶۱)

شاعران شعر نوجوان، خود را از تلخ اندیشی و تلخ‌سرایی دور نگاه می‌دارند. مفاهیمی چون جنگ و خشونت کمتر شاعری را به سوی سرودن می‌برد. با این همه جهان نوجوانی جدا از جهان بزرگسالی نیست و چه‌بسا نوجوانانی که خشونت را در زندگی خود از نزدیک احساس می‌کنند. مهدی مرادی برای طرح مضامین تلخ از نماد و سمبل بهره می‌گیرد. شعر «انار و لبخند» از این دسته اشعار است. در این شعر تصاویری از چاقو که مظهر خشونت است، سرخی که مظهر خون است، انار که نماد آدمی است و لبخند که نماد صلح و گاه رضایت‌مندی و گاه ناچاری است، با تماشایی شاعرانه تلخ‌ترین مضمون این کتاب را به رخ مخاطب می‌کشند. این شعر از «هندسه‌ای تصویری» برخوردار است، برخلاف شعر «نامی برای ارهماهی» که از «هندسه‌ای کلامی» برخوردار است. اشیایی که در این شعر هستند همه و همه پیرامون ۲ عنصر عینی چیده شده‌اند. شعر در اتاقی رخ می‌دهد؛ اتاقی که در آن میزی هست و روی میز بشقابی خالی. ساعتی که در اتاق هست، لحظه‌ای از تیک‌تاک باز می‌ایستد. قرار است اتفاق سرخی بیفتد. این اتفاق سرخ به دست یک فرد نامریی می‌افتد. شاعر خود آفریدگار این صحنه است. معلوم نیست این فرد چه کسی است، شاید خود چاقو باشد. شاعر به او و انار شخصیت انسانی بخشیده است. هیچ‌کس در این چهاردیواری نیست که چاقو را از انار دور کند. همه عناصر منفعل هستند. بشقاب حتی منتظر هم هست و انتظار او سرخ است. خالی بودن جهان هنگام رخداد خشونت با احساس پارادوکسیکال مهربانی درهم می‌آمیزد و جلوه‌گر می‌شود. اضطراب پنهان در شعر با انتظار سرخ در هم می‌آمیزد. تلفیق احساس با رنگ، ترکیب خشونت و لبخند، سرمای اتاق و گرمای آتش و خون سرخ، فضایی اندوه‌بار به شعر می‌دهد. اشکال هندسی در این شعر شامل دوایری هستند که با تیزی چاقو مواجهند. نخستین شکل هندسی دایره‌ای است که با چرخیدن چاقو در دایره چشم (که مردمک را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند) در ذهن مخاطب می‌نشیند. دایره بودن انار و دایره بودن بشقاب، و نیز دایره‌ای بودن ساعت و حرکت عقربه‌ها را نیز به دوایر قبلی اضافه کنید. انحنای لبخند و دایره‌ای بودن دهان نیز یک عنصر دیگر را در شعر به ذهن متبادر می‌کند. اشیا و اشکال منحنی و مدور در جهان عادی، تداعی‌کننده آرامش هستند اما در شعر «انار و لبخند» یک عنصر تیز وجود دارد که تمام دوایر و انحناها را دچار خشم و نابودی می‌کند. دانه‌های درون انار نماد آدم‌اند؛ آدم‌هایی که اجتماع‌شان با حمله خشونت‌بار چاقو به پراکندگی می‌رسد. شعر در بی‌زمانی محض اتفاق می‌افتد و این بر وحشت‌بار بودن آن می‌افزاید. هیچ نشانه‌ای از جغرافیای بومی و منطقه‌ای در شعر دیده نمی‌شود.

«انار و لبخند» از حرکت شروع می‌شود و به سکون ختم می‌شود. از انار آغاز می‌شود و به انار ختم می‌شود. چرخش چاقو در ۲ مصراع اول چرخش در ذهن انار است و سکون پایانی در ذهن مخاطب.

شاعر بی‌قضاوتی درباره چاقو و خشونت سرزده از او، مخاطب را به تماشای این صحنه تلخ فرا می‌خواند. بی‌زمانی و بی‌مکانی شعر بر تاویل‌پذیری آن افزوده است.

چاقو می‌تواند نماد خشونت «خود بر علیه خود» باشد، همچنین خشونت خانگی، اجتماعی یا جهانی را فرایاد می‌آورد. به بیان دیگر، مهربانی پنهان در درون آدمی اگر بدرستی و بجا تجلی نکند، می‌تواند به تیزی بدل شود و لبخندها را به خون بیالاید. شعر «انار و لبخند» هشداری است برای مخاطب. این شعر در لایه دوم خود مطلقا به دنیای کودک و نوجوان نمی‌آید اما چه می‌توان کرد که جنگ از هر نوع، کودکان را لای زرورق نگه نمی‌دارد و لبخند اناری‌شان را به خون می‌آلاید. با هم این شعر کوتاه و نمادین را می‌خوانیم:

چرخید درچشم انار/ تصویری از چاقوی تیز/ در انتظاری سرخ بود/ بشقاب خالی روی میز/ ساعت بدون تیک‌تاک/ یک لحظه از کار ایستاد/ چاقو؛ انار بسته را/ با مهربانی چاک داد/ مانند آتش سرخ بود/ مانند آتش بی‌قرار/ در قاب سرد لحظه‌ها/ لبخند خونین انار

■ کشف، جوهر خلاقیت در شعر و زندگی

مرادی، شاعر پنجره‌هاست. او به هر بهانه‌ای پنجره‌ای برای تماشا به روی مخاطب می‌گشاید. این پنجره گاه پنجره‌ای در زبان است و گاه پنجره‌ای در احساسات و عواطف مخاطبان. پنجره‌های تماشا، گاه در درون عناصر طبیعت به روی مخاطب گشوده می‌شوند. تماشای شاعرانه گاه از طریق چشم سر به دیدن می‌انجامد و گاه از طریق چشم دل. پنجره‌ها گاه مخاطب را به شنیدن دعوت می‌کنند. در جهان شاعر، عناصر طبیعت نیز می‌توانند شاعرانه ببینند و شاعرانه‌ها را بشنوند:

نگاه کنید به شعر «آوازهای سیب‌زمینی»:

ای کرم خاکی کوچک!/ آیا شنیده‌ای/ در عمق خاک/ آوازهای سیب‌زمینی را؟ (ص:۳۲)

مرادی در شعر «با پوستت بشنو»، مخاطب را به ظرفیت‌های شهودی خود آگاه می‌کند: یک صبح خیلی زود/ یا نیمه‌شب، ناگاه/ آهسته آهسته/ مه می‌رسد از راه/ در مه صدایی هست/ با پوستت بشنو/ هر بار می‌خواند/ آوازهایی نو/ در پوستت گوشی‌ست/ با دقت و حساس/ در پوستت چشمی/ روشن‌تر از الماس/ مه را تماشا کن/ در هر چه می‌خواهی/ بشنو صدایش را/ حتی هر از گاهی. (ص ۲۰)

در این شعر شاعر به مخاطب یادآوری می‌کند که جهان خویش را با استفاده خلاق از حس لامسه گسترش دهد. محرک‌های خیال از نگاه مهدی مرادی گاه حواس پنجگانه‌اند و گاه محرک‌های موجود در طبیعت و محیط زندگی مخاطب. چنانچه در شعر «پاداش» می‌نویسد:

پروانه پشت شیشه گرفتار/ وقتی که پنجره را باز می‌کنی/ همراه او به سوی گلی در دشت/ پرواز می‌کنی/ زیبا و زرد و خوش خط و خال است/ پاداش دست‌های تو بال است. (ص۶۸)

از نگاه مهدی مرادی جهان پیرامون ما و همه عناصر طبیعت اندیشمندند:

به باد فکر می‌کنم/ که می‌وزد/ و برگ‌های روشن درخت را/ به دوردست می‌برد/ دلم گرفته است سخت/ چرا به گوش هیچ کس نمی‌رسد/ صدای فکرهای یک درخت. (ص ۶۹)

از دید شاعر جهان پر از بهانه برای تماشاست. مهدی مرادی با دعوت مخاطب به تماشای شاعرانه، زندگی او را زیباتر و گسترده‌تر می‌نمایاند.

■ تضمینی از گلچین گیلانی

مهدی مرادی در شعر «من و باران» مصراعی از شاعر بلندآوازه «گلچین گیلانی» را تضمین کرده و این شعر را به شاعر «باز باران با ترانه» تقدیم کرده است. تفاوت شعر «من و باران» مهدی مرادی با شعر باز باران گلچین گیلانی در تفاوت جغرافیای زندگی کودک شمالی با کودک شهرنشین است. جای خالی عناصر و فضای بومی زندگی کودک و نوجوان جنوبی در شانزدهمین کتاب شعر شباب احساس می‌شود. اگر چه شاعر در شعر «اهواز خرماها» به فضای گرم و تماشایی نخل‌ها اشاره کرده است: خورشید می‌تابد/ در شاخه‌های نخل غوغایی‌ست/ با من بیا/ هر سال تابستان/ اهواز خرماها تماشایی‌ست. (ص ۴۶)

■ سخن پایانی

امروز که نقد کتاب مهدی مرادی را می‌نویسم، پانزدهم اسفند است. شعر «صدای پنجره می‌آید» نیز اشاره‌ای به پانزدهم اسفندماه دارد. چه چیزی جالب‌تر از اینکه تقویم‌ها گاه تلاقی لحظه‌های شاعرانه را رقم می‌زنند و شاعران را در مسیری مشترک قرار می‌دهند، حتی اگر مشترک مورد نظر در دسترس نباشد و در گوشه‌ای از این عالم با کاغذی و قلمی به نوشتن کشف‌های شاعرانه‌اش مشغول باشد.

باهم شعر «صدای پنجره می‌آید» را می‌خوانیم:

صدای پنجره می‌آید/ صدای پنجره بی‌حرف/ نگاه کن به صدای او/ میان بارش نرم برف/ صدای پنجره می‌گوید/ به گوش من غم گلدان را/ صدای پنجره می‌داند/ پیام ابری باران را/ سکوت قرمز لادن را/ شنیدم از لب زیبایش/ میان خانه ما پیچید/ نسیم عطر نفس‌هایش/ صدای پنجره می‌آید/ به گوش پرده بازیگوش/ ترانه‌خوان و تماشایی‌ست/ صدای پنجره خاموش/ دوشنبه پانزده اسفند/ بهار پنجره در راه است/ صدای پنجره می‌داند/ که عمر برف چه کوتاه است.

نقدی بر مجموعه غزل «بغضی سفالی» سروده «ابوالفضل کرمی»

یک سمفونی تلخ

[حمیدرضا شکارسری]

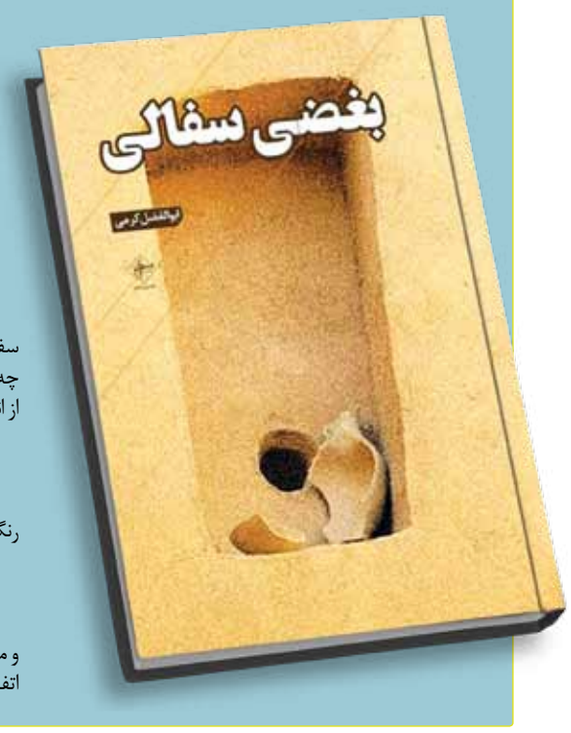

چند بیت شعر بخوانیم:

در هم شکست جاه وجلالی که داشتیم
رو به زوال رفت کمالی که داشتیم

*

لبخند را ربوده کسی از لبان‌مان
انداخته ست هول و ولا را به جان‌مان

*

راستی! سهم من از گنج تو ویرانی بود؟
سهمم از کاخ بلند تو نگهبانی بود؟

غالبا از همان ابیات مطلع در غزل‌های مجموعه شعر «بغضی سفالی» می‌توان فضای تلخ و سیاه اثر را حدس زد. غزل‌هایی که چه عاشقانه باشند، چه عارفانه و چه مذهبی، تقریبا همیشه پر از اندوه و یأس و حرمانند حتی در شادترین لحظات:

بهتر است این جا بمانم گوشه دنج قفس
شاید از شادی بمیرم لحظه آزادی‌ام

انگار هر شادمانی شاعرانه در افق دید شاعر بناست به سرعت رنگی از اندوه بگیرد:

مرا چون ذره بالا می‌بری خورشید من اما
به ناگه می‌کشی از زیر پایم نردبانم را

این عاطفه سرشار اندوهگنانه، «بغضی سفالی» را یکدست و منسجم ساخته است. یکدستی غزل‌ها اما در عرض شعرها اتفاق می‌افتد نه در طول آنها. از این رو مخاطب با غزل‌هایی بیت محور روبه‌رو می‌شود؛ فضایی مناسب برای شاه‌بیت‌سازی و مضمون‌پردازی بدون نیاز به ارتباطی ساختمندانه با بقیه ابیات.

«ابوالفضل کرمی» به واسطه تخیل خوب و چرب‌دستی در کار با صور خیال از این فضا و امکان بخوبی بهره می‌برد و می‌توان ایماژهایی نسبتا بکر را در ابیاتش مشاهده کرد.

بی هوا افتاد گیسویی به دستت بی‌گمان
باد با خود می‌برد اموال بادآورده را

*

من عذرخواهی از تو را چون دوست دارم
رفتم پس از هر توبه دنبال گناهی

در این موقعیت چیزی که اهمیت دارد، هماهنگی ابیات در عین استقلال تصویری است. پراکندگی تصاویر تا جایی که موجب تزاحم تصاویر نشوند، می‌توانند به‌رغم گفتمان تصویری خاص خود در یک غزل واحد بگنجند. به طور مثال در این ۴ بیت «تو» یک بار میوه یا شکوفه است و یک بار شعر است و در بیت بعد کبوتر است و در بیت آخر قلب!

در آستین رقیبان من کمین کرده
چه دست‌های پلیدی برای چیدن تو
چه کس سروده تو را ای چکامه هستی
که ایستاده جهان در صف شنیدن تو؟
به چهره‌ام بنگر ای کبوتر امید
پریده‌تر شده رنگم پس از پریدن تو
تو قلب من شده بودی نمی‌زدی اما
چه خون دل که نخوردم سر تپیدن تو

چنانکه ذکر شد، خوشبختانه آن وحدت فضا که این ابیات را به‌رغم استقلال کنار هم نگاه می‌دارد، در غزل‌های این مجموعه بخوبی فراهم شده است.

در مجموع می‌توان غزل‌های «ابوالفضل کرمی» را غزل‌هایی نوسنتی یا نوقدمایی دانست؛ غزل‌هایی که ساختاری عرضی دارند اما دکلماسیون کلام نشان‌دهنده تنفس شاعر و شعرش در روزگار ماست، البته این تنفس موجب نشده است تا غزل‌ها رنگ و بویی اجتماعی یا سیاسی بگیرند. «کرمی» در این مجموعه به کل از ارجاعات برون متنی فاصله گرفته است و جز شعری عاشورایی نمی‌توان فرامتنی در پس متن غزل‌ها جست‌وجو کرد.

***

از ۲۷ غزل «بغضی سفالی»، ۱۸ غزل مردف هستند. وجود بیش از ۶۶ درصد غزل مردف در این مجموعه نشان می‌دهد که «کرمی» خودآگاه یا ناخودآگاه به موسیقی سنتی غزل احترام می‌گذارد. این شیوه، ساخت و سرایش شاه‌بیت را تسهیل می‌کند، چرا که موسیقی کناری ابیات را قوی‌تر می‌سازد و زمینه را برای تاثیر بیت مساعدتر می‌کند. در واقع فرم (به مثابه قالب) و محتوا همراه با یکدیگر ساختار غزل‌های این مجموعه را غنی کرده است. این به گمان نگارنده مهم‌ترین ویژگی «بغضی سفالی» است.

نگاه

درباره مجموعه شعر نوجوان «قلب انقلاب» سروده «حسین احمدی»

گاز اشک‌آور شعر

[متین فردوسی]

آیا شعر نوجوان همان شعر بزرگسال ضعیف یا کلیشه‌شده است؟

آیا شعر نوجوان صرفا نظم است؟

آیا شعر نوجوان صرفا وجه تعلیمی و آموزشی دارد؟

آیا نماد و استعاره‌های نو را در شعر نوجوان راهی نیست؟

هر گاه با مجموعه شعری که بر جلد خود عنوان شعر نوجوان را دارد، با آیاهایی از این دست بمباران می‌شوم. اعتقاد به الزامات سوالات فوق، خودآگاه یا ناخودآگاه از این دیدگاه ناشی می‌شود؛ نوجوان هم آدمی است درست مثل بزرگسالان اما با فیزیکی احتمالا سبک‌تر و کوچک‌تر!

سرودن شعر نوجوان مستلزم این است که شاعر بتواند از دریچه نگاه او به جهان بنگرد. سطح نرمال فهم و درک او را، نزدیک به واقعیت حدس بزند. خواسته‌ها و امیال معاصر او را بداند. نمادها و استعاره‌هایی تازه، مناسب با سطح متوسط دانش و دانستنی‌های او خلق کند. متناسب با قوه دید او از واقعیت و شعار فاصله بگیرد و بالاخره پند و اندرز و تبلیغ عقاید دینی و سیاسی را بگذارد برای دیگر ژانرها! بایدهایی که هیچ‌کدام در مجموعه شعر «قلب انقلاب» رعایت نشده است.

«قلب انقلاب» متشکل است از ۱۴ چهارپاره و یک مثنوی که درباره انقلاب اسلامی و رهبر کبیر انقلاب، برای گروه سنی نوجوان سروده شده است. نوجوانی که هیچ درک عینی از انقلاب ندارد و صرفا از طریق کتب درسی (که برای اخذ نمره قبولی می‌خوانند!) و برنامه‌های تلویزیونی (که هرگز نمی‌بینند!) یا خاطرات شفاهی (که هرگز نمی‌شنود!)

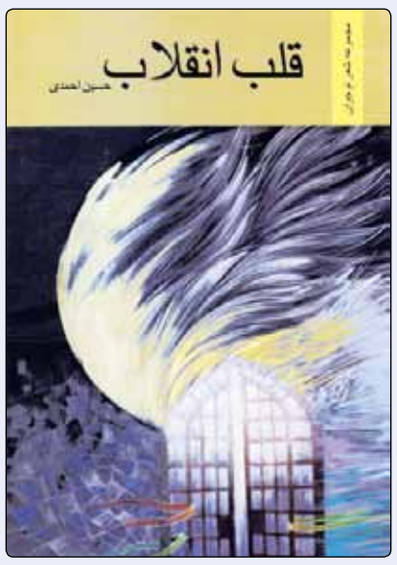

با شبحی به نام انقلاب آشناست. شعرهای این مجموعه هیچ پیشنهاد هنری و ادبی تازه‌ای به او نمی‌دهد تا توجه او را فراتر از ژانرها و مدیوم‌های دیگر به خود جلب کند. همان شعارهای همیشگی در قالب همان عناصر استعاری و نمادین کلیشه‌ای که نه‌تنها جلب توجه نمی‌کند، بلکه مخاطب را بشدت از خود می‌راند. حتی اگر مخاطب شعر، یک نوجوان باشد، نمی‌توان حضور چند میلیون‌باره شب و سحر، نور و ظلمت، قفس و پرنده، بهار و خزان را در شعر توجیه کرد و متن را به کپی دست هزارم شعر ساده انقلاب در سال‌های پیروزی آن تبدیل کرد. شعر نوجوان هرگز محل بازیافت تاریخ مصرف گذشته‌ها و دورریخته‌های شعر بزرگسال نیست.

شعر نوجوان نه به لحاظ سلاست و فصاحت و نه به لحاظ سلامت زبان، نه‌تنها در سطح پایین‌تری از شعر بزرگسال نیست بلکه برعکس، به امید تاثیر بیشتر بر روح و روان مخاطبی که صادقانه و بدون پیش‌زمینه‌های ادبی قدرتمند با متن روبه‌رو می‌شود، باید از نُرم‌های بالاتری نیز برخوردار باشد تا بتواند لوح سفید ذهن او را برای برخورد با متن‌های چندلایه و هنجارگریز سال‌های بعد مهیا کند. در «قلب انقلاب» زبان فصیح و سلیس در برابر معنارسانی سریع و بی‌واسطه و البته ناویراسته مبادله شده است. آنقدر که می‌توانی مواردی از اشکال قافیه نیز در شعرها بیابی و لب بگزی و تنها سری به تأسف تکان بدهی:

بوسه بر روی تو بود
از عسل شیرین‌تر
طعم گل‌ها را داشت
بلکه از گل بهتر!

شعرهای این مجموعه شاید بتواند لحظاتی مخاطب نوجوان خویش را سرگرم کند اما به دلیل کوتاهی در یافتن معاییر زیباشناختی ویژه شعر نوجوان که بر روان‌شناسی او تکیه داشته باشد و نیز به خاطر لحن شعارگونه خود کمتر می‌تواند در کنج حافظه او جایی بیابد و ماندگاری را تجربه کند... مگر در یک مورد!

از نگاه عاشق مردم
گاز اشک‌آور چه اشکی ریخت

بیتی نسبتا تازه و عینی که می‌تواند حادثه را چون سکانسی از یک فیلم پیش‌روی مخاطب قرار دهد و ماندگار کند؛ تصویری که متاسفانه بلافاصله با بیت بعدی ضایع و عقیم می‌شود:

با شعار گرم پیروزی
گریه‌ها با خنده‌ها آمیخت

ساده‌انگاری و سهل‌بینی شعر کودک و نوجوان، نه‌تنها می‌تواند شعر بزرگسال ما را از نظر مخاطب جدی و بینش‌مند در آینده دچار بحران کند، بلکه می‌تواند انتقال عمیق محتوای خود را نیز دچار چالش کند. متنی از محتوا مانده و از فرم رانده!

در شبکه‌های اجتماعی
@vatanemrooz